

مطالعه تطبیقی مسؤولیت کیفری شخص حقوقی در کشورهای آمریکا و آلمان

مجتبی فرح‌بخش*

نصیب‌الله فتازاده**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۷

چکیده

اشخاص حقوقی در آمریکا به عنوان یک موجود ممکن است از نظر کیفری برای بزه‌های انجام‌یافته از سوی مدیران، رؤسا و حتی کارکنان رده پایین مورد دادرسی و محکومیت قرار گیرند. از دیدگاه مقایسه‌ای، چنین مسؤولیت شخص حقوقی نشان می‌دهد که ایالات متحده به‌طور نسبی یکتا و منحصر به فرد است. شمار اندکی از کشورهای باختری مسؤولیت شخصی و مستقلی را می‌پذیرند و آنها چنین مسؤولیتی را تا اندازه‌ای بسیار کم و به ندرت و آن هم بر پایه تهدید به کیفر بسیار سبک‌تر تحمیل می‌کنند. این مسئله که چرا ایالات متحده و واقعاً فقط ایالات متحده مسؤولیت کیفری شخص حقوقی را تحمیل می‌کند مورد توجه و دقت‌های پژوهشگرانه‌ای بوده و این نوشته درصدد شرح این فضای تهی، از راه منشور حقوق تطبیقی است. در مقابل، حقوق آلمان مسؤولیت کیفری شخص حقوقی را تحمیل نمی‌کند. همچنین، این نوشته استدلال می‌کند که آموزه آمریکایی می‌تواند بهتر توضیح داده شود نه از راه نظریه کیفری بلکه از راه آیین دادرسی کیفری. آیین دادرسی کیفری آمریکایی دشواری‌هایی را بر بازجویان و دادستان‌ها تحمیل می‌کند تا ریشه اصلی بزه‌کاران یقه سفید از بین برود، اما توانمندی‌هایی را هم به این دادستان‌ها می‌دهد که برای هماتایان آلمانی آنها ناشناخته است. یکی از این توانمندی‌ها، تهدید به صدور کیفرخواست می‌باشد که به دادستان‌ها اجازه می‌دهد شرکت‌های آمریکایی را به همکاری، چشم‌پوشی از امتیاز بسیار مهم مشاوره با وکیل و قطع تماس‌های کارمندان تحت بازجویی مجبور ساخته و بدین وسیله پیگرد شخص متهمان حقیقی را آسان نماید. تفاوت‌های آیین دادرسی به جای نظریه کیفری، برای شرح بی‌همتایی آموزه آمریکایی بکار گرفته می‌شود. همچنین، این نوشته نتیجه می‌گیرد که چگونه رویکرد آیین دادرسی آمریکایی می‌تواند به بهترین وجهی برای فهمیدن و به‌طور کلی برای اصلاح نظام آمریکایی که الگوی بسیاری از کشورها است بکار گرفته شود که انتقادهای روزافزون، فروپاشی این نظام را نمایان می‌سازد.

واژگان کلیدی: وضعیت کیفری شرکت، امتیاز وکیل - موکل، دلیل، دادستان.

*استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شاهد.

mo.farahbakhsh@yahoo.com

**دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی پردیس فارابی دانشگاه تهران (نویسنده مسؤل).

n_Fatazade@yahoo.com

مقدمه

در آمریکا شرکت‌ها مورد انتقاد می‌باشند. نظم‌بخشی و بازرسی روزافزون، تهدید به تغییر مجموعه سهامداران و دورنمای مسؤلیت شخصی برای مدیران شرکت، سپهری از خطر همیشگی برای شرکت‌ها آفریده است و این انتقادات بیشتر به وسیله گروهی هم‌رأی از رهبران شرکت‌ها، پژوهشگران حقوقی (See: Kern Griffin, 2007)، دست‌اندرکاران و وکلا به وجود آمده است. به هر حال، در هسته آن انتقادات، قلمروی از بزرگ‌ترین خطر قابل بحث برای شرکت در آمریکای مدرن وجود دارد و آن پیگرد کیفری است.

در ایالات متحده، شرکت‌ها به عنوان موجودی مستقل ممکن است که مورد پیگرد کیفری و محکومیت برای بزه‌های انجام یافته از سوی شخص مدیران، اداره‌کنندگان و حتی کارکنان رده پایین قرار گیرند. خطر کیفرخواست خود به تنهایی ویرانگر است. کیفرخواست، خبر از پاسخ تند و سریع بازار، برکناری رهبران، میلیون‌ها دلار هزینه‌های حقوقی و البته احتمال محکومیت می‌دهد. چنین محکومیتی نه فقط می‌تواند منتهی به تحمیل هرگونه کیفر گردد (معمولاً جریمه سنگین) بلکه پیامدهای جانبی را نیز به دنبال دارد و همچنین ویرانگری مالی و واکنش‌هایی درباره اعتبار و خوشنامی نیز محتمل است و شاید منجر به این گردد که شرکت‌ها به کناره‌گیری از کارهای اقتصادی مجبور شوند.

از دیدگاه مقایسه‌ای، چنین مسؤلیتی ایالات متحده را تقریباً بی‌همتا نشان می‌دهد. چند کشور دیگر باختری، مسؤلیت شخص حقوقی را تحمیل می‌کنند که بیشتر بر پایه تهدید به پیامدهای تنبیهی بسیار کم‌خطرتر می‌باشد. برای نمونه، در کشورهایمانند فرانسه و آلمان، این اصل که خلاف‌های انجمن قابل اعتراض نمی‌باشد، برای مدت درازی از تحمیل مسؤلیت کیفری به شخص حقوقی به طور کلی جلوگیری می‌کرد (Sun & Beale, 2004, p.105).

این پرسش که چرا ایالات متحده و واقعاً فقط ایالات متحده یک چنین مسؤلیت کیفری سختی را تحمیل می‌کنند مشمول دقت‌های اندیشمندان‌ای قرار گرفته است. برخی استدلال می‌کنند که نظام آمریکایی، بیرون از سنت کامن‌لا رشد یافته که به‌طور تاریخی دربردارنده این فرض قانونی است که در حقوق راجع به شرکت شایع است که شخص مالی و بازرگانی را به عنوان یک موجود جداگانه‌ای از شخص حقیقی به رسمیت بشناسد.

دیگران بر بکارگیری نظام قاره‌ای اروپایی مبتنی بر آیین‌نامه و نظام‌نامه‌های اداری و

راهکارهای جبرانی حقوق مدنی متمرکز شده‌اند که از خطاکاری‌های شرکت جلوگیری می‌کند و استدلال می‌گردد که این رویکردها از جهت کارکردی دارای ارزش یکسان با مسؤلیت کیفری در آمریکا است. سرانجام این نظر - که گسترده‌تر هم می‌باشد - این است که برخی استدلال می‌کنند که کیفر آمریکایی بزه یقه سفیدی،^۱ جلوه دیگری از آمادگی و میل وافر کلی این کشور برای جرم‌انگاری بسیار زیاد و کیفر سخت بزه‌های مهم در سنجش با دیگر کشورها مانند آلمان است.

هر یک از این شرح‌ها قطعاً تا اندازه‌ای درست بوده و البته هنوز هم قطعاً ناقص می‌باشند؛ برای نمونه، فرانسه و آلمان، رفتار شرکت را بیشتر از راه قانون‌های اداری و مدنی نظم بخشیده‌اند اما دقیقاً همان‌گونه که ایالات متحده انجام می‌دهد. آنچه که آمریکا را این چنین بی‌همتا می‌سازد این است که آن کشور مسؤلیت مهم کیفری را افزون بر مقرره‌های اداری و مدنی تحمیل می‌کند.

همچنین، حقوق آمریکایی که بیرون از سنت کامن‌لا گسترش یافته است این قاعده را که انجمن‌ها هرگز نمی‌توانند مورد اعتراض قرار گیرند،^۲ در بر نگرفته است. ایالات متحده، شکل‌های بسیار شدیدتر و دارای پیامدهای مهم و گسترده مسؤلیت کیفری شرکت را در برابر دیگر کشورهای دارای نظام کامن‌لا به‌ویژه انگلستان دربر می‌گیرد؛ در واقع، شرکت‌ها امروز به‌طور روزمره از نظام سخت‌قاعده‌مندی آمریکایی با ثبت کردن خودشان نه فقط در بازار حقوق قاره‌ای اروپایی بلکه حتی در بازار بورس لندن پنهان می‌شوند (See: Cunningham, 2007, p. 323). البته اگر چنین چیزی وجود خارجی داشته باشد، چه چیزی می‌تواند گرایش انحصاری آمریکایی برای مقرر داشتن مسؤلیت کیفری شرکت‌ها و حفظ این فرض تقصیر شخص حقوقی را شرح دهد؟ این نوشته تلاش دارد که به پرسش فوق با قرار دادن مسؤلیت کیفری شخص حقوقی در چهارچوب مفهوم گسترده‌تر نظام عدالت کیفری آمریکا پاسخ دهد.

در مقام مقایسه ایالات متحده با آلمان، این بخش استدلال می‌کند که مسؤلیت کیفری شرکت آنچنان هم نتیجه سود روزافزون نظام آمریکایی در مجازات کردن و یا انتظام‌بخشی به رفتار شخص حقوقی نمی‌باشد بلکه در عوض پاسخ این است که آیین

1. White-Collar Crime.
2. Societas delinquere non potest.

دادرسی کیفری آمریکایی به طرز ماهرانه‌ای بکار گرفته شده و نتیجه فرآیندی است که به وسیله آن، نظام عدالت کیفری آمریکایی اجرا می‌گردد. دادستان‌ها با تهدید شرکت‌ها به پیگرد کیفری، ایشان را ملزم می‌کنند که به بزهکاری اقرار کرده و سپس در شروع به پیگرد و محکومیت شخص کارکنان و مدیران شرکت همکاری کنند. در مقابل، شرکت‌ها اغلب درگیر انجام کارهایی می‌شوند تا به دادستان‌ها برای محکومیت شخص کارکنان تحت بازجویی کمک کنند. در پوشش همکاری، دادستان‌ها شرکت‌ها را مجبور می‌سازند که از امتیاز مشاوره با وکیل صرف‌نظر کرده و تحقیقات درونی را تکمیل نمایند و یا این که همه پيامدها را به دادستان‌ها واگذار کنند و شاید بحث برانگیزنده‌تر این که کمک-هزینه مشاوره شخص کارکنان تحت بازجویی را قطع نمایند.^۱

بنابراین، این نوشته استدلال می‌کند که مسؤلیت کیفری شرکت در ایالات متحده دست کم در بخش مهمی به دلیل عملکرد دادستان‌های آمریکایی گسترش یافته است؛ در حالی که شماری از کشورهای اروپایی، نکته‌های قابل توجهی برای مقایسه در برابر نظام آمریکایی دارا می‌باشند. برای هدف‌های این بحث، آلمان به عنوان نمونه شایسته‌ای برای سنجش بکار می‌رود. فرانسه، انگلستان و ایتالیا و چند کشور دیگر اروپایی اخیراً با احتیاط و هوشیارانه آغاز به آزمودن مسؤلیت کیفری شرکت کرده‌اند اما آلمان در نپذیرفتن مسؤلیت کیفری شرکت‌ها استوار باقی مانده است. بنابراین، اختلاف میان نظام‌های آمریکایی و آلمانی، پایه ایده‌آلی را برای این پژوهش مقایسه‌ای ارائه می‌دهد.

همچنین، این نوشته استدلال می‌کند که تفاوت‌های نظام‌های یاد شده، نخست از مفاهیم متفاوت آنچه که بزه را تشکیل می‌دهد سرچشمه نمی‌گیرد و مربوط به سرشت حقوق این دو کشور نمی‌گردد، بلکه در عوض از نظام‌های عدالت کیفری بسیار متفاوتی که این دو کشور بکار می‌برند سرچشمه می‌گیرد.

۱. تحت فشار انتقاد گسترده، دیوان عالی آمریکا اخیراً اصل‌های راهنمایی درون سازمانی‌اش را برای دادستان‌های فدرال مورد تجدیدنظر قرار داده است. در دسامبر ۲۰۰۶ دیوان، یادداشت مک نالتی را منتشر کرد. این اعلامیه جایگزین اعلامیه تاسون گردید که راهبردهای دیوان برای پیگرد شرکت‌ها را پایه‌ریزی کرده بود. اعلامیه مک نالتی به عنوان یک راهبرد درونی مقرر می‌دارد که دادستان‌های فدرال، در هنگام تصمیم‌گیری درباره این که آیا شرکت در تحقیقات همکاری داشته یا خیر، دیگر این امر را مورد توجه قرار نمی‌دهند که آیا شرکت، هزینه‌های وکالتی کارکنان خود را پرداخت کرده است یا خیر. دیوان سپس اعلامیه‌هایی را درباره راهبردهای داخلی‌اش اعلام داشت که دادستان‌های فدرال را از اجبار شرکت برای چشم‌پوشی کردن از امتیاز مشاوره با وکیل منع می‌کرد.

به عنوان نقطه آغازین، این حقیقت باید پذیرفته شود که هر دو کشور، مفاهیم سنتی از بزه یقه سفیدی را پذیرفته‌اند. برای نمونه، کلاهبرداری در هر دو کشور غیر قانونی است؛ اما تفاوت‌ها در این که این بزه‌ها چگونه مورد پیگرد و بررسی قرار گیرند ناهمخوانی‌هایی را در مسؤلیت کیفری شرکت به وجود می‌آورد. در آلمان شرکت‌ها با مسؤلیت کیفری روبه‌رو نمی‌شوند اما این توانمندی را هم ندارند که با بازجویی‌ها و پیگرد کارکنان خود مخالفت کرده و آن را خنثی سازند. برای نمونه، در اینجا امتیاز بهره‌مندی از خدمات مشاوره‌ای شرکت وجود ندارد؛ یا رویه کلی، کمک به کارکنان تحت پیگرد از راه پرداخت غرامت معمول نیست. در ایالات متحده، این نمونه وارونه می‌باشد و شرکت‌ها از امتیاز مشاوره حقوقی بهره‌مند می‌شوند و به‌طور عادی به کارکنان تحت بازجویی کمک می‌کنند. آنها همچنین با تهدید به پیگرد کیفری روبه‌رو هستند؛ اما همان‌گونه که در بالا گفته شد، اگر هم به ندرت اتفاق بیافتد شرکت‌ها واقعاً به دادرسی کشانده می‌شوند. در عوض، توافق‌هایی برای چشم‌پوشی از این امتیاز، خودداری از پرداخت خسارت به کارکنان و جلوگیری از طرح هرگونه پشتیبانی از کسان تحت پیگرد وجود دارد. به این وسیله دادستان‌ها و شرکت‌های آمریکایی توانمندی‌های منحصرشان را بکار می‌گیرند.

در این نوشتار ضمن ارائه شرح کوتاهی از گسترش مسؤلیت شخص حقوقی در کشور آمریکا، گفته خواهد شد که دادستان‌ها به‌جای هیأت‌های قانونگذاری، نقش حساسی را در ساخت این آموزه آمریکایی بر عهده داشته‌اند. در گام بعدی به مسئله دشوار این نوشته، یعنی ترسیم تفاوت‌های میان نظام‌های عدالت کیفری آمریکا و آلمان پرداخته خواهد شد. در این دو قلمرو، جمع‌آوری دلیل و توانمندی‌ها و نقش‌های دادستان‌ها بررسی می‌گردد که روی هم‌رفته، این تفاوت‌ها نظام آلمانی را نظامی تسهیل‌کننده تحقیق از شخص حقیقی بزه‌کار و نظام آمریکایی را نظامی که از پیگردهای موازی جلوگیری می‌کند نشان می‌دهد. در پایان نیز نشان داده خواهد شد که چگونه دادستان‌های آمریکایی توانمندی‌های یکتایشان را برای اجبار شرکت‌ها به همکاری بکار می‌گیرند به‌گونه‌ای که ایشان را قادر سازد تا همان سنخ کسانی را مورد پیگرد قرار دهند که نظام آلمانی تعقیب می‌کند.

۱. مسؤلیت کیفری مقایسه‌ای شرکت

۱-۱. ایالات متحده

تا قرن ۱۸ میلادی، مفهوم محکومیت شرکت به ارتکاب بزه، به‌طور کلی پذیرفته نشده

بود. بسیاری باور داشتند که یک مؤسسه برای این که در قلمرو نظام عدالت کیفری قرار گیرد حقیقتاً قابلیت سرزنش اخلاقی را ندارد. معناگرایان هم با این حقیقت که شرکت را بتوان به طور فیزیکی در دادگاه حاضر کرد دچار مشکل بودند.

به نظر می‌رسد که مسؤلیت کیفری شرکت در آمریکا بعد از انقلاب صنعتی و ظهور وضعیت به نظم در آوردن فعالیت‌ها، با تصمیم برجسته ۱۹۰۹ دیوان عالی این کشور در پرونده شرکت راه آهن رسون ریور و نیویورک سانترال آغاز شد. در این پرونده، دادگاه رفتار رایلکینز را مطابق قانون اساسی تشخیص داد. قانون فدرال که سرعت حرکت راه-آهن را نظام‌مند می‌کرد مسؤلیت کیفری را به شرکت‌هایی که دستورات قانونی را نقض می‌کردند تحمیل می‌نمود. به عبارت دیگر دادگاه، استدلال شرکت را مبنی بر این که یک شخص حقوقی نمی‌تواند مرتکب بزه گردد و این فرض قانونی که یک مؤسسه نه می‌تواند مرتکب رفتار کیفری گردد و نه می‌تواند دارای نیت بزهکارانه باشد نپذیرفت. در عوض دادگاه، آموزه حقوق مدنی را پذیرفت که مسؤلیت را از آمر بخواهد و رأی داد که وقتی یکی از نمایندگان شرکت، در چهارچوب قرارداد کاری‌اش و برای سودمندی شرکت مرتکب رفتار کیفری شده باشد، برابر قانون اساسی ممکن است محکوم به بزه گردد.

تقریباً این معیار تا به امروز هم قاعده شایسته‌ای در همه جهان باقی مانده است. شروع تاریخ مسؤلیت شخص حقوقی در آمریکا با پرونده نیویورک سانترال، قطعاً منطقی است؛ زیرا این پرونده اختیار کنگره برای جرم‌انگاری رفتار شرکت را تثبیت کرد؛ اما پذیرش این تاریخ، جنبش بسیار قدرتمندی را که پیش از پرونده نیویورک سانترال در جریان بود نادیده می‌گیرد. این مهم است که فهمیده شود که چرا و چگونه مسؤلیت شخص حقوقی این-چنین سریع گسترش یافت، در حالی که پرونده نیویورک سانترال در بردارنده یک قاعده‌ای بود که به طور صریح مسؤلیت کیفری را برای شرکت‌ها گسترده می‌کرد.

برای پنجاه سال پیش از این که کنگره قانون الکینز را تصویب کند، دادستان‌های سراسر کشور، ضمانت اجرای کیفری را به طور خلاقانه‌ای علیه شرکت‌ها با بکارگیری قانون‌های کلی کیفری پی می‌گرفتند، قانون‌هایی که به شرکت‌ها به عنوان شخص، از جهت واژگان و دلالت لفظی تسری نمی‌یافتند بلکه از راه رفتار شامل آنها می‌شدند. در واقع، تقریباً از سال ۱۸۵۰ دادستان‌ها در ایالت‌هایی مانند نیوجرسی و پنسیلوانیا اتهام‌های کیفری درباره شرکت‌ها را به عنوان هستی‌های مستقل به وسیله اجرای آموزه‌های کیفری

کامن‌لایی پی می‌گرفتند. این امر با وجود این حقیقت بود که نظام کامن‌لا، مفهوم مسؤلیت شخص حقوقی را به رسمیت نمی‌شناخت و قانون‌های ایالات به‌طور صریح از مسؤلیت شخص حقوقی یاد نمی‌کردند. شرکت‌ها اغلب این پیگردها را با چالش حقوقی روبه‌رو می‌کردند و به دلایل زیادی این استدلال که شخص حقوقی نمی‌تواند متهم یا محکوم به جرم گردد با موفقیت کمی همراه بود و بیشتر دادگاه‌های عالی ایالتی، اعتبار چنین محکومیت‌هایی را ابرام می‌کردند. به عبارت دیگر، ریشه اصلی مسؤلیت کیفری آمریکایی، از تلاش‌های قانونگذاری، بحث‌های سیاسی و یا انتخاب‌های برآمده از قانون ناشی نشده است، بلکه حرکت به سوی مسؤلیت کیفری شخص حقوقی عمدتاً و نخست از تلاش‌های دادستان‌های آمریکایی سرچشمه می‌گیرد، کسانی که خلاقانه و با پشتکار، قانون موضوعه و کامن‌لا را بکار گرفته‌اند و نیز از دادگاه‌های نخستین آمریکایی که به دادستان‌ها اجازه می‌دادند این‌گونه رفتار کنند.

فهم این که چرا پرونده نیویورک ساترال این‌چنین به عنوان نقطه دگرگونی در تاریخ مسؤلیت شخص حقوقی آمریکایی نشان داده شد، داستان بسیار پیچیده‌ای دارد. با تأیید این که شرکت برابر قانون اساسی می‌تواند برای انجام بزه بر پایه نظریه مقام بالاتر مورد پیگرد قرار گیرد، دادگاه رویه‌ای را تأیید کرد که به وسیله دادستان‌ها به‌طور روزافزونی برای بیش از پنجاه سال پی گرفته شده بود. پس از آن با مهر تأیید دادگاه، دادستان‌ها با پشتکار فراوان، نوعی از حقوقدانی سازنده را پی‌جویی نمودند. آنها پیش از این رأی، هم کامن‌لا و هم بزه‌های مبتنی بر قانون را درباره رفتار شرکت بکار می‌گرفتند.^۱

البته نمی‌توان گفت که کنگره در خصوص گسترش مسؤلیت شخص حقوقی چیزی نداشته است. بر عکس، هم پیش و هم پس از پرونده نیویورک ساترال، کنگره هزاران قانون تصویب کرد که مسؤلیت کیفری نوین یا سنتی را برای شرکت ایجاد می‌کرد. قانون سهام قرضه سال ۱۹۳۴، قانون غذا و دارو و ابزارهای آرایشی و قانون بازرگانی درون ایالتی، برخی از قوانینی هستند که به خوبی شناخته شده و به‌طور عادی در قرن

۱. حتی دیوان عالی آمریکا در تأیید افزایش مسؤلیت کیفری شرکت در پرونده نیویورک ساترال به نظر می‌رسد بیشتر متکی بر دلایل مصلحتی بوده است تا اصل‌های قانونی. با شناخت و تأیید ناسازگاری تاریخی قانون‌ها نسبت به مسؤلیت کیفری، دادگاه استدلال کرد که رد یک چنین رویه‌ای هم اکنون ممکن نمی‌باشد؛ زیرا قانون نمی‌تواند چشم‌هایش را بر روی این حقیقت ببندد که بخش بزرگی از فعالیت‌های بازرگانی در روزگار نوین از سوی شرکت‌ها انجام می‌گیرد.

گذشته اجرا شده‌اند که در بردارندهٔ مقرره‌های ویژه‌ای برای مسؤلیت کیفری شرکت می‌باشند. کنگره با تعریف شخص برای این که شرکت را برای همهٔ هدف‌های قانون آمریکایی دربرگیرد، این سنت دیرپای حقوق کامن‌لا را که اشخاص حقوقی ممکن نیست که دارای مسؤلیت کیفری گردند، دگرگون کرد (Kriesberg, 1976, pp. 1091 & 1092).⁹⁹

بر پایهٔ برخی ارزیابی‌ها، بیش از سیصد هزار بزه فدرالی وجود دارد که شرکت ممکن است متهم به انجام آنها گردد. برای این که شرکت محکوم شود، سنجۀ نیویورک ساترال هنوز اجرا می‌گردد. دادستان‌ها نیاز دارند فقط ثابت کنند که نمایندهٔ شرکت، یک رفتار غیرقانونی انجام داده است، در حالی که رفتار در چهارچوب قرارداد کاری‌اش و به قصد سودمندی شرکت بوده است (Diskant, 2008, p. 139).

واژه‌های نماینده و سنجه، به قصد سودمندی به‌طور گسترده‌ای از سوی دادگاه‌های بدوی تفسیر شده‌اند. دادگاه‌ها به‌طور معمول، این معیار را برپا کرده‌اند که کارمند رده پایین در چهارچوب وظیفه کاری‌اش با قصد سودمندی شرکت رفتار می‌کند، حتی در زمانی که وی در وضعی رفتار می‌کند که صریحاً به وسیلهٔ سیاست‌ها و مقرره‌های درونی خود شرکت منع گردیده است.

در آمریکا ممکن است حکم داده شود که شرکت‌ها از نظر کیفری مسؤول می‌باشند، خواه مدیریت از رفتار مورد پرسش و پیگرد آگاه باشد و خواه نباشد. افزون بر آن، همان‌گونه که یاد شد، بر پایهٔ حقوق کیفری کنونی، شرکت‌ها به یک درجه مسؤول هستند بدون توجه به این که آن نمایندهٔ مورد سؤال یک مدیر رده بالا است یا کارمند رده پایین. به عنوان یک نمونهٔ غم‌انگیز کنونی، پیگرد بسیار مهم *آرتور اندرسون* به اتهام جلوگیری از اجرای عدالت که مربوط به حسابرسی‌اش از شرکت *اینرون* در سال‌های پیش از سقوط این شرکت بود، مورد بررسی قرار می‌گیرد. قاضی رسیدگی‌کننده این‌گونه هیأت منصفه را راهنمایی کرد که اگر دادستان اثبات کرده باشد که هر یک از کارکنان هرگونه رفتاری با قصد واژگون کردن، ویران کردن یا جلوگیری از امکان کشف حقیقت در یک فرآیند رسیدگی رسمی داشته است، شرکت گناهکار شناخته می‌شود و در نهایت، هیأت منصفه نیز به همان اتهامی که وارد شده بود بدون این که موجب شگفتی گردد به گناهکاری

رسید. هیأت منصفه احتمالاً می‌توانست به این نتیجه هم برسد که تقریباً هر شرکت آمریکایی می‌تواند گناهکار باشد.^۱

بر پایه دستة جداگانه‌ای از اصل‌های راهنمای تعیین کیفر برای شرکت، حقوق آمریکایی جرمه‌هایی را تحمیل می‌کند که ممکن است به صدها میلیون دلار برای هر بزه برسد. افزون بر آن، هر شرکت که محکوم به بزهی از گونه جنایت گردد ممکن است که برای همیشه از معامله و داد و ستد با نمایندگان حکومتی یا شرکت در برنامه‌های حکومتی منع گردد. در نهایت، هزینه‌های مربوط به اعتبار و خوشنامی می‌تواند برای هر شرکتی ویرانگر باشد (See: Bucy, 2007, pp. 1287 & 1288-89). این خبر و آگهی در این حد که حکومت اتهام‌های کیفری را مد نظر دارد ممکن است موجب سقوط سهام شرکت گردد.

همچنین در پایان این قسمت لازم است که به دو نکته اشاره شود: نخست این که دادستان‌ها این اختیار را نگه‌داشته‌اند تا افزون بر (نه به جای) اتهام‌هایی که بر کارکنان در محدوده اهلیت شخصی‌شان وارد می‌گردد، اتهام‌هایی بر شرکت وارد کنند. برای فهم نقشی که مسؤلیت کیفری شخص حقوقی بازی می‌کند این حقیقت که هم کارکنان و هم شرکت‌ها همزمان با اتهام‌های کیفری روبه‌رو می‌شوند مهم و اساسی است. بدین ترتیب، دادستان‌های آمریکایی تا اندازه‌ای به‌گونه‌ای ساختگی دو متهم ایجاد می‌کنند و سپس یک متهم ممکن است که مجبور به اقرار به گناهکاری و همکاری در پیگرد متهمان دیگر گردد. دوم این که، مسؤلیت کیفری شرکت به هیچ وجه جایگزین برنامه انتظام‌بخشی نمی‌گردد. نهادهای آمریکایی مانند نهاد غذا و دارو، کمیسیون سهام و برگ‌های قرضه و کمیسیون بازرگانی فدرال، همه قانون‌های نظم‌دهنده و اجرایی دارند. اغلب این چنین نهادهایی همه جنبه‌های بازرگانی آمریکایی را واقعاً به نظم در می‌آورند و بسیار مهم‌تر این که می‌توانند قدرت اجرایی خود را برای بررسی، بازجویی و پیگرد خلاف‌های مطرح شده بکار گیرند. همه چنین نهادهایی می‌توانند جرمه‌های نقدی قابل توجهی برای نقض مقرراتشان تحمیل کرده و قاعده‌هایی صادر و اعلامیه‌های همگانی منتشر کنند که

1. See: Eichenwald Kurt, *Andersen Guilty in Effort To Block Inquiry on Enron*, June 16, 2002 (Available at: <http://www.nytimes.com/2002/06/16/business/andersen-guilty-in-effort-to-block-inquiry-on-enron.html>).

برای آماجشان هزینه‌های اعتباری ویرانگری می‌تواند به همراه داشته باشد. بنابراین، نکته مهم این است که مسؤلیت کیفری آمریکایی شرکت در رأس راهکارهای سرکوب‌گر و نظم‌دهنده قرار می‌گیرد.

۱-۲. آلمان

داستان مسؤلیت کیفری شرکت در آلمان به‌طور قابل توجهی کوتاه‌تر است و به سادگی باید گفت که مسؤلیت کیفری شرکت در آلمان وجود ندارد و این کشور مانند برخی کشورهای اروپای باختری، در برابر این فرض قانونی که شرکت بتواند مرتکب بزه گردد برای مدت زیادی ایستادگی کرده است. البته نظام آلمانی، کارکنان را به‌ویژه در چهارچوب مفهوم رژیم قانونی، سخت کیفر می‌دهد اما تاکنون نپذیرفتن مسؤلیت کیفری شرکت را ادامه داده است. وانگهی، نمی‌توان گفت که آلمان‌ها با چشمی بسته در مواجهه با نیاز قاعده‌مند کردن رفتار شرکت و به کیفر رساندن بزه‌های آن برخورد کرده‌اند اما می‌توان گفت که آنها به شیوه متفاوتی رفتار می‌کنند. آلمان حقوق کیفری‌اش را برای تسری به شخص نمایندگان و مدیران شرکت گسترش می‌دهد و آنها را برای بسیاری از همان بزه‌هایی کیفر می‌دهد که مدیران آمریکایی ممکن است مورد پیگرد قرار گیرند. پس آلمان از راهکارهای جبرانی حقوق اداری و مدنی برای به نظم درآوردن و کیفر خود شرکت بهره می‌گیرد.

دادستان‌های آلمانی فاقد اقتدار بسیار گسترده و واقعاً کنترل‌نشده‌ای دادستان‌های آمریکایی هستند که به‌طور گسترده‌ای در مسؤلیت کیفری شخص حقوقی بکار گرفته می‌شود. به هر حال، با وجود غیر قابل انکار بودن جنبه سرکوب‌گرانه جرمه‌های نظام آلمانی، در این نظام، شرکت‌ها هرگز متهم و به تنهایی محکوم به بزه نمی‌شوند و به جای آن، ممکن است که مرتکب نقض آیین‌نامه‌ها گردند؛ در حالی که می‌توان گفت که کیفر تحمیلی یکسان است (پرداخت جریمه نقدی) و پیامدهای جانبی گسترده‌ای که به محکومیت کیفری منضم هستند وجود ندارند؛ در واقع، بسیاری از هزینه‌های اعتباری که در آمریکا همراه با محکومیت کیفری هستند در آلمان وجود ندارند.

۲. شرح علت آیین دادرسی کیفری تطبیقی

نظام‌های عدالت کیفری آلمان و آمریکا می‌توانند بر پایه رویکردهای بسیار متفاوتشان

نسبت به آیین دادرسی کیفری، بسیار متفاوت باشند. نظام آمریکایی که بر پایه مدل کامن لایی ساخته شده است یک نظام/تهامی می باشد، در حالی که نظام آلمانی در نظام تفتیشی اروپای باختری ریشه دارد. تفاوت های میان این رویکردها به نظام عدالت کیفری هر دو کشور سرایت کرده است. نظام تفتیشی سنتی، به وسیله دادرسی و دادگاه متمایز و نمایان شده و بر کشف حقیقت متمرکز است و وکلا نقش نسبتاً کوچکی را ایفا می کنند. در این نظام، قواعد دادرسی ساده اند و دادگاه دلیل را گردآوری کرده و به یک نتیجه گیری می رسد. در مقابل، نظام/تهامی که وکلا را در جلو و مرکز نظام قرار می دهد و دادرسی را تلاش و کوششی کمتر در راستای کشف حقیقت می سازد، بیشتر جدلی، رقابتی و با قواعد پیچیده و سخت همراه است که رقیبان با استعدادتر و وکلای ایشان به آسانی می توانند آن را به سود خویش اداره کنند.

به بیان دیگر، نظام عدالت کیفری آلمان می تواند با پروسه حل یک معما سنجیده شود. مثلاً دادرسی، پرسش کاشف حقیقت را طرح می کند و آن کسی که ذی نفع است نخست تصمیم به دادن پاسخ درست می گیرد. در سوی مقابل، نظام آمریکایی بیشتر به یک مسابقه شطرنج می ماند که در آن، یکی از وکلا به عنوان رقیب، نقش های اصلی را در دفاع برای پیروزی ایفا می کند. این اختلافات در زمینه نظام عدالت کیفری و به ویژه پیگردهای یقه سفیدی تشدید می گردد. در اینجا اثبات بزه اغلب نیازمند این است که دادستان ها بیش از میلیون ها سند را با دقت مطالعه کنند تا آن چیزی را که متهم می داند اثبات کنند و یا به کشف زمانی که متهم از آن آگاه بوده و آنچه را که او قصد آن را داشته و این که چرا وی مرتکب بزه گردیده است، بپردازند. افزون بر آن، اغلب بزه کاران یقه سفید توانایی این را دارند که گروهی از زبده ترین وکلا را برای دفاع از خودشان استخدام کنند.

تفاوت های میان نظام های/تهامی و تفتیشی اجازه می دهد که رویکردهای بسیار متفاوتی درباره بزه شرکت رشد یابد؛ به ویژه که دو گونه مهم از این تفاوت ها در نظام اتهامی آمریکا از یک سو و نظام تفتیشی آلمان از سوی دیگر وجود دارد. توجه به این دو تفاوت به یافتن پاسخ این پرسش کمک می کند که چرا شرکت ها در آمریکا، یکی از هدف های اتهام کیفری هستند اما در آلمان این گونه نیست!

نخستین تفاوت مربوط به دلیل است. نظام تفتیشی^۱ با تمرکز بر کشف حقیقت عموماً به وسیله اصل آزادی دلیل راهنمایی می‌گردد، امری که مرحله تحقیق را آسان می‌کند و از این امر اطمینان به دست می‌آید که واقعاً به هر اندازه که اطلاعات وجود داشته باشد، در دادگاه مطرح می‌گردد. در سوی مقابل، نظام/اتهامی^۲ اغلب دادستان را در تلاش برای بازجویی و طرح دلیل با مانع روبه‌رو می‌کند و ابزارهای دفاعی برای اعتراض به پذیرش آن دلیل را ارائه می‌دارد که به آسانی در یک دادگاه تفتیشی وجود نخواهند داشت.

دومین اختلاف اساسی میان این دو سیستم، در چهارچوب اختیارات مربوط به دادستانی مطرح می‌گردد که بسیار جدی می‌باشند. دادستان‌های آمریکایی در نخستین مرحله، در اخذ تصمیم قطعی درباره این که چه اتهامی مطرح گردد، از اختیار تشخیصی بسیار زیادی درباره طرح اتهام‌ها برخوردار می‌باشند و شاید مهم‌تر از همه این است که اختیار گفتگو در مورد «معامله اتهام»^۳ را دارند. در سوی مخالف، دادستان‌های آلمانی، مستخدمان دولتی و بسیار محدودی هستند و تقریباً از اختیارات تشخیصی برخوردار نمی‌باشند و به دقت از سوی دادگاه‌ها زیر نظر می‌باشند. دادستان‌های آلمانی ملزم به طرح اتهام می‌باشند و اختیاری در طرح یا عدم طرح آن ندارند. آنها مقیدند که فقط بزه خاصی را که به وسیله قانون مشخص گردیده است به عنوان اتهام اقامه کنند و اختیار بسیار کمی برای گفتگو با متهمان دارند.

زمانی که تفاوت‌های بالا در مورد این دو نظام با هم ترکیب می‌شوند پیامدهای مختلفی میان آنها به وجود می‌آید؛ مثلاً دادستان‌های آمریکایی این توانمندی‌ها را به عنوان اهرم فشاری بر شرکت‌ها به عنوان متهم بکار می‌گیرند تا پیگرد شخصی مدیران را آسان کنند که از سوی دیگر، ایشان از طرف آیین دادرسی کیفری پشتیبانی می‌گردند. در سوی مخالف، دادستان‌های آلمانی نه به این اختیار نیاز دارند و نه این که آن را دارا می‌باشند که ملزم باشند در یک چنین تاکتیک‌های پیچیده‌ای وارد و درگیر شوند؛ زیرا آیین دادرسی کیفری آلمان، پیگرد شخصی خطاکاران را به جای این که از آن جلوگیری کند، آسان و ساده می‌نماید.

1. The Inquisitorial System.
2. The Adversarial System.
3. Plea Bargain.

۲-۱. تفاوت‌های مربوط به دلیل

در آمریکا بار اثبات دلیل بر عهده دادستان‌ها نهاده شده است و در سراسر تحقیقات، آنها به وسیله قواعدی، از کار باز داشته می‌شوند، خواه از قانون موضوعه سرچشمه بگیرند و خواه از قانون اساسی، که این امر در نظام تفتیشی ناآشنا می‌باشد. دادرسان در جایی که یک اجازه کتبی مورد نیاز بوده یا این که مسئله‌ای مرتبط با قانون مطرح باشد ممکن است طرف رایزنی قرار گیرند و گرنه آنها نقش مستقیمی در امر تحقیق ندارند.^۱

در آمریکا به دلیل این که تحقیق از سوی دادستان انجام می‌گیرد لذا رسیدگی در این مرجع به مانند رسیدگی در دادگاه، شکل اتهامی به خود می‌گیرد؛ در نتیجه، متهمان آمریکایی ملزم نمی‌باشند که با بازجویان همکاری یا گفتگو کنند و اگر آنها ملزم به این امر شوند دارای یک حق قطعی و مسلم مبنی بر داشتن مشاور در هر یک از چنین نشست‌هایی می‌باشند. برای متهمان تهی‌دست که به مشاور تعیین شده از سوی دادگاه اتکا می‌کنند آن حمایت‌ها به نظر نمی‌رسد که آنچنان جدی باشد. اما بزهکاران یقه‌سفید به ندرت تهی‌دست می‌باشند و برای یک چنین متهمانی حق حضور مشاور در مرحله تحقیق به طور چشمگیری وجود دارد. رهبران شرکت تحت بازجویی به طور کاملاً عادی و آسان، تیمی از بهترین وکلای کشور را استخدام می‌کنند تا به طور خستگی‌ناپذیری کیفرخواست را دفع کنند. البته کسانی نیز وجود دارند که هزینه این دسته از وکلای را می‌پردازند و این هزینه‌ها ممکن است در یک تحقیق کوچک به میلیون‌ها دلار برسند. همچنین، قرارداد یا عرف شرکت، کارکنان رده میانه و بالا را دارای حق پرداخت خسارت از سوی شرکت می‌نماید، بدین معنا که کارفرماهایشان مکلفند هزینه‌های قانونی‌شان را برای هرگونه تحقیق و بازجویی کیفری مرتبط با رفتار کاری‌شان پرداخت کنند. بنابراین، از نقطه نظر دادستانی، شرکت‌ها یک نقش اساسی در کمک به مبارزه حقوقی کارکنانشان ایفا می‌کنند.

این دسته از وکلا با توجه به سرشت رابطه اتهامی‌شان با دادستان، در جریان تحقیق و جمع‌آوری دلیل نقشی اساسی دارند. آنها حق دارند که صحت مجوزهای کتبی تحقیق و

۱. برای دیدن گفتاری درباره نظام تحقیقاتی آمریکایی از دیدگاه تطبیقی ر.ک: Ma, Yue, 2008.

احضار را ملاحظه کرده و با پذیرش هر بخش از دلیلی که به این وسیله به دست می‌آید مخالفت کنند.

شاید مهمترین قاعده مربوط به دلیل در این زمینه، امتیاز «وکیل - موکلی» شرکت است. این امتیاز در آغاز قلمرو محدودی داشت که با گذر زمان گسترش یافته است. اما امروزه واقعاً هر چیزی را که میان وکیل مؤسسه و هر یک از کارکنان که در راستای ارتباطها و تکالیف رسمی کارمند شرکت تعیین شده و مورد بحث قرار گرفته است پوشش می‌دهد.

امتیاز دیگری که برای شرکت در نظر گرفته شده و به مانند حق اختصاصی شخص است حق ویژه «وکیل - مشتری» شرکت می‌باشد که از رفتار کاری وکیل حمایت می‌کند و شامل هرگونه تحقیق یا پرسش‌های درون شرکتی می‌گردد و وکیل شرکت الزامی به اعلام نتیجه تحقیق داخلی شرکت ندارد. این امتیاز، از سوی شرکت و نه از سوی شخص کارکنان تعیین می‌گردد، بدین معنا که شرکت این اختیار را دارد که به آن متوسل گردد یا از آن چشم‌پوشی کند؛ اما به دلیل گستردگی‌اش اگر به آن توسل جوید می‌تواند جلوی دادستان‌های آمریکایی را از این که همه دفاتر و مراسلات شرکت را به دست آورند بگیرد. بنابراین، زمانی که شرکتی تحت پیگرد قرار می‌گیرد می‌تواند ادعا کند که همه کارکنانش به وسیله مشاور نمایندگی می‌شوند و به این وسیله، کار را برای کارکنان مجری قانون یا دادستان‌ها غیر ممکن سازد که پیش از این که نخست از سوی وکیل اجازه داده شود، با هر یک از کارکنان شرکت تماس داشته باشند. در این صورت، جمع‌آوری منابع در شرکت و پیدا کردن خلافکاران بسیار مشکل‌تر می‌شود (Diskant, 2008, p.154).

در سوی مقابل، در نظام تفتیشی آلمان - به عکس بازجویی آمریکایی که در سرشتش رقابت است - دادگاه تحقیقات را هدایت می‌کند و آنها را به عنوان جزء اساسی تحقیق برای رسیدن به حقیقت به شمار می‌آورد، در حالی که دادستان‌ها و پلیس هنوز هم نقش نخستین را در تحقیقات هر روزه بازی می‌کنند، فرایند رسیدگی به صورت رقابتی نمی‌باشد.

افزون بر آن، دادرس (و نه دادستان)، درباره این که آیا دلیل کافی گردآوری شده است یا خیر، سخن آخر را می‌گوید. به‌طور برجسته‌ای دادستان‌های آلمانی می‌توانند متهم را ملزم کنند که در یک رویارویی و گفتگو با بازجویان حاضر گردند و در حالی که متهم می‌-

بایست از شماری از حقوق آگاهی یابد، وکیل نمی‌تواند در نخستین بازجویی حضور داشته باشد. در واقع، اگر محتمل باشد که وکیل خطری برای موفقیت تحقیق می‌باشد، دادستان - های آلمانی یا دادرسان می‌توانند وکیل متهم را از جلسه بازجویی محروم سازند. حتی در مرحله‌های واپسین، جایی که متهم آلمانی حق دارد وکیل به همراه داشته باشد نیز وی روی هم رفته مقید است که سه وکیل داشته باشد (Fahl, 2007, p.1053) و بسیار غیر محتمل است که به متهم آلمانی پولی برای توافق‌های پرداخت خسارت وکیل داده شود. در نتیجه، متهمان آلمانی یقه‌سفید توانایی این را ندارند که دسته‌ای از حقوق رویایی را به هر دو دلیل قانونی و مالی جمع‌آوری کنند تا مدیران آمریکایی بارها و بارها به آن متوسل شوند که از پیگرد کیفری جلوگیری گردد. هیچ یک از این موضوعات نمی‌گویند که نظام آلمانی با متهمان بد رفتاری کرده یا آنها را از همه شکل‌های پشتیبانی محروم می‌سازد. بر عکس همه، نظام آلمانی بر پایه این اصل کار می‌کند که همیشه کرامت انسانی می‌بایست رعایت گردد.

در نظام آلمانی - به مانند نظام آمریکایی - اگر دلیل به‌طور غیر قانونی یا ناشایستی به دست آمده باشد، ممکن است کنار گذاشته شود. اما بر خلاف نظام آمریکایی، کد کیفری آلمان روش‌های ناشایست یا غیر قانونی را تعریف می‌کند که آن روش‌ها اعتبار خود دلیل را از بین می‌برند. برای نمونه، اگر پلیس شکنجه‌ای را بکار گیرد یا از خستگی و رنج شدید یا ناتوانی روانی متهم بهره‌برداری کند، هرگونه دلیلی که این‌گونه به دست آید ممکن است کنار گذاشته شود. همچنین، دادرسان ممکن است دلیلی را که حق جسمانی شخصیت انسانی متهم را نقض کند کنار بگذارند (Diskant, 2008, p.158).

از سوی دیگر، در آلمان قاعده کلی وجود ندارد مبنی بر این که دلیلی که با نقض آیین دادرسی کیفری به دست آمده است به‌طور خودکار می‌بایست کنار گذاشته شود. دلیل قطعاً برای جلوگیری و بازداشتن رفتار پلیس کنار گذاشته نمی‌شود و این خلاف آن چیزی است که در آمریکا وجود دارد و هراس دادگاه‌ها از این است که در غیر این صورت بسیاری از دلیل‌ها از بین خواهند رفت. در نتیجه، شمار دلیل‌هایی که به وسیله دادگاه آلمانی کنار گذاشته شده‌اند در سنجش با شماری که در دادگاه آمریکایی حذف شده‌اند، ناچیز خواهد بود.

اما در زمینه بزه یقه‌سفیدی، بزرگ‌ترین فشار و تفاوت قاعده مربوط به دلیل، امتیاز

وکیل-موکلی شرکت است که واجد تفاوت‌های بسیار حساس و جدی هستند. در حالی که در آمریکا هرگونه گفتگوی میان یک کارگر و یک وکیل مؤسسه می‌تواند اجازه داده شود در آلمان این امتیاز بسیار محدود است. بر پایه حقوق آلمانی، هر آنچه که امتیاز را محدود می‌کند فقط نسبت به سندها یا دفاتری بکار گرفته می‌شوند که در تصرف و کلا می‌باشند نه هر آنچه که به وسیله متهمان نگهداری می‌شود.

روی هم رفته این طور تلقی می‌گردد که این قاعده‌ها کار را برای دادستان‌های آلمانی بسیار آسان تر می‌سازند تا گونه‌ای از اطلاعاتی را جمع‌آوری کنند که آنها برای پیگرد کارکنان یا نمایندگانی از شرکت نیاز دارند. البته دادستان‌های آمریکایی در رویارویی با این بار اثبات دلیل بی‌همتا ناتوان نمی‌باشند اما توانایی‌هایشان بسیار متفاوت است. لذا بهره‌مندی‌شان از توانمندی‌شان در زمینه پیگردهای دیگر به مانند بزه یقه‌سفیدی پیامد بسیار متفاوتی می‌آفریند (Diskant, 2008, p.158).

۲-۲. توانایی‌های مربوط به پیگرد

شاید به عنوان یک دیدگاه بتوان اظهار داشت که دادستان‌های آمریکایی، وکلای آمریکایی به شمار می‌روند؛ چراکه آنها به جهت سرشت اتهامی که گفته شد، رقابتی می‌باشند.

دادستان‌ها همواره به وسیله چگونگی موفقیت‌هایی که به دست می‌آورند ارزیابی می‌شوند که نرخ محکومیت‌هایی است که به دست آورده‌اند. افزون بر آن، دادستان‌های آمریکایی بسیار مستقل‌تر از دادگاه و نظام دادرسی نسبت به هم‌تایان آلمانی خود باقی می‌مانند. دادستان‌های آمریکایی در یک بخش ویژه‌ای از حکومت و جدا از دادرسان قرار گرفته‌اند و در نتیجه، به دادستان‌ها اختیارات بسیار گسترده مهمی می‌دهد که دادرسان توان بررسی و تجدیدنظر نسبت به آنها را ندارند تا چه رسد به این که آنها را نقض کنند. این توانمندی تشخیص مربوط به پیگرد، دربردارنده توانایی واقعاً مهار نشدنی برای تصمیم‌گیری درباره زمانی است که اتهام‌ها علیه متهم طرح می‌گردند و این که کدام اتهام می‌بایست اقامه شود یا این که در چه زمانی به متهم معامله اتهام پیشنهاد گردد تا از مجازات سخت خودداری شود. هر یک از اینها به جای خود شایسته توجه بیشتری است. قدرت صلاحدید این که چه زمانی اتهام طرح گردد به این معنا است که دادستان با یک متهم مدافع روبه‌رو است که واقعاً می‌تواند بر پایه خرد خود تصمیم بگیرد تا موضوع به

مرحله دادگاه کشانده نشود. همچنین دادستان می‌تواند تصمیم بگیرد که اتهام‌ها را هرگز اقامه نکند.

این قدرت تشخیصی برای برگزیدن آن اتهام‌هایی که وارد می‌شود، دو توانمندی متفاوت اما بسیار مهم را شامل می‌گردد: نخست، گزینش اتهام‌هایی است که می‌بایست اقامه گردند و زمانی که با چهارچوب قانونی پیچیده‌ای جمع می‌شوند که گرایش به جرم-انگاری افراطی دارند به دادستان‌ها این توانمندی را می‌دهند که بر متهم، یک اتهام یا اتهام‌های چندگانه‌ای را وارد کنند که از همان رفتار اصلی سرچشمه می‌گیرد و در نتیجه برای فشار دو چندان بر متهم برای اقرار است. گزینه دوم این است که چه اتهام‌هایی وارد گردد و این واقعیت که یک چنین گزینه‌ای غیر قابل بازرسی و نظارت است، نقش اساسی به دادستان‌ها در شکل‌دهی به کد کیفری می‌بخشد. قانون‌هایی مانند قانون ریکو یا قانون‌های کلاهبرداری پستی و مخابراتی دربردارنده ممنوعیت‌های گسترده و بیان گنگی می‌باشند که در تلاش برای کیفر رفتاری که در غیر این صورت به سادگی در قلمرو قانون کیفری فدرال قرار نمی‌گرفت به وسیله دادستان‌ها با استادی بکار گرفته شده بودند. در آلمان، دادرسان یک نقش سازنده در ارزیابی اتهام‌هایی که در نزد آنها طرح می‌گردد دارند که آیا درست و به‌جا می‌باشند یا خیر!

آخرین مورد از توانمندی‌های سه‌گانه تشخیصی شایسته بحث، توانمندی گفتگوی معامله/اتهام است. در آمریکای نوین حدود ۹۴٪ از اتهام‌های کیفری به معامله/اتهام منجر می‌گردد (Diskant, 2008, p.158).^۱ اما افزون بر اجبار متهمان به چشم‌پوشی از دادرسی در دادگاه، دادستان‌ها از راه توانایی گفتگو درباره اتهام‌ها، یک توانایی دیگری به دست می‌آورند. دادستان‌های آمریکایی می‌توانند متهمان را به عنوان شرط پذیرش اقرار به گناهکاری، مجبور سازند که با دیگر تحقیق‌ها همکاری کنند. عموماً شرکت‌ها شایستگی دارند که علیه متهمان گواهی دهند و این گواهی به دادستان‌ها برای محکومیت بزهکاران کمک می‌کند تا کسانی از چنگال عدالت کیفری نگریزند. به عبارت دیگر، اختیار گفتگو برای معامله/اتهام فقط ابزارهایی برای دادستان‌ها نیست که ظرفیت پرونده‌های خود را کاهش دهند، بلکه معامله/اتهام به دادستان‌ها ابزاری را می‌دهد تا به بازجویی و پیگرد

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: Bibas, 2004, pp.2463&2497.

دیگر متهمان بپردازند.

توانایی‌های اجرایی دادستان‌های آلمانی چیزی مانند هماتایان آمریکایی‌شان ندارد. دادستان‌های آلمانی به وسیله قانون ملزم شده‌اند که همه اتهام‌هایی را که در نزد آنها طرح می‌گردد مورد تحقیق قرار دهند. در واقع، اصل قانونی بودن پیگرد، بخش قانونی نظام آلمانی است و تا سال ۱۹۷۵ واقعاً مطلق بود. البته اخیراً حقوق آلمان با شرایطی این شرط را منعطف کرده است.

بنابراین، اگر اتهام درست باشد دادستان‌های آلمانی کنترل بسیار کمی درباره این که چه اتهامی طرح گردد، دارند و آن به دو دلیل است: نخست این که، نظام آلمانی مانند بسیاری از نظام‌های قاره‌ای، بی‌ثباتی و تردید را در کد کیفری بسیار کم اجازه می‌دهد و به وکلا کمتر موقعیت می‌دهد که به قانون فشار وارد کرده یا آن را شکل دهند، آن‌گونه که در آمریکا معمول است. دادستان‌های آلمانی قدرت گزینش زیادی ندارند. دوم و شاید مهم‌تر این است که دادستان‌های آلمانی می‌بایست اتهام‌ها را نزد دادرسی طرح کنند که اگر احساس کند اتهام‌ها به اندازه کافی بازتاب‌دهنده رفتار موردنظر نمی‌باشند توانایی تغییرشان را داشته باشد.

دادستان‌های آلمانی همچنین اختیار بسیار کمی برای پیشنهاد گفتگو درباره معامله /اتهام دارند. در واقع، تا سال ۱۹۷۹ آلمان‌ها به قول پروفیسور جان لانگ بین، سرزمین بدون معامله /اتهام بوده‌اند (See: Langbein, 1979, p.204). هم اکنون هم معامله /اتهام به نحو چشمگیری بسیار محدودتر است از آنچه که در آمریکا می‌باشد. امروزه مهمترین شکل معامله /اتهام آلمانی فقط دربرگیرنده بزه‌های سطح پایین می‌گردد که به متهم اجازه پرداخت خسارت مدنی یا جریمه‌ای را به جای نادیده گرفتن اتهام می‌دهد.

افزون بر آن، یکی از دلایل کلیدی که معامله /اتهام را کمتر با نظام آلمانی مرتبط می‌سازد همان تعیین کیفر است و از این که به وسیله اصل‌های راهنما مورد دستور قرار گیرند - آنچنان که در آمریکا معمول است - بسیار دور می‌باشند و عموماً تشخیص را به دادرسان داده است. در حالی که در آلمان بیشتر بزه‌ها دارای پیشینه کیفر از سوی قانون می‌باشند و دادرسان این آزادی را دارند تا کیفری را تحمیل کنند که آنها احساس می‌کنند به نحو شایسته‌تری تقصیر، اهمیت و خطر بزه و پیشینه کیفری متهم و مانند آن را نشان می‌دهد. بنابراین، دادستان‌های آلمانی قادر نخواهند بود آنچه را که هماتایان آمریکایی‌شان

انجام می‌دهند، اعمال نمایند که ایشان می‌توانند تهدید به کیفر به ویژه سخت و شدید و قول به یک کیفر بسیار ملایم‌تر به ازای اقرار داشته باشند (Lontcheva Turner, 2006, p. 215).

۳. نظام آمریکایی چگونه در عمل کار می‌کند؟

تا اینجا تفاوت‌های میان نظام‌های آمریکایی و آلمانی توصیف شدند و تلاش شد تا ثابت گردد که چگونه نظام آمریکایی از یک سو دادستان‌ها را در پیگرد شخص متهمان یقه-سفیدی ناتوان می‌سازد و از سوی دیگر به ایشان توانایی‌های بی‌شماری درباره متهمان بالقوه و هدف‌های تحقیق می‌دهد. تکمیل این بحث که نشان‌دهنده این است که چگونه برتری مسؤلیت کیفری شرکت در آمریکا به وسیله دادستان‌ها طراحی گردیده تا پاسخگوی بار اثبات مربوط به دلیل باشد، نیازمند بررسی دو جنبه از نظام آمریکایی با یکدیگر است؛ به‌ویژه رویه مربوط به دادستانی آمریکایی کنونی در استفاده از توافقات‌های آمریکایی - به‌طور کلی در شکل توافقات‌های تعویق پیگرد -^۱ و قیدهایی که ایشان به توافقات‌هایشان منضم می‌کنند به طرز قابل توجهی اعتبار این توافقات پیشرفته را روشن می‌سازد.

۳-۱. اعلامیه تامپسون^۲ و بکارگیری توافقات‌های پیگرد تعویقی

از سال‌های پرونده/نیرون به این سو، پیگرد بزهکاری شرکت به‌طور قابل توجهی افزایش یافته است و شمار زیادی از شرکت‌ها تحت بازجویی قرار گرفته‌اند؛ اما هنوز هم واقعاً هیچ‌یک از آن شرکت‌ها به محاکمه کشانده نشده‌اند. با استثنای کمی، به هر یک از این شرکت‌ها یک معامله/اتهام پیشنهاد شده بود که اغلب به توافقات تعویق پیگرد به جای همکاری شرکت با تحقیقات‌های حکومت منتهی شد.

توافقات تعویق پیگرد نیازمند این است که متهم شرایط خاصی را در ازای مجوز دادستان به تعویق هرگونه پیگرد بپذیرد. از آنجایی که توانمندی طرح اتهام‌ها یا پیشنهاد یک معامله/اتهام به‌طور اختصاصی به دادستان واگذار گردیده است وی واقعاً کنترل‌هایی را بر شروط مورد گفتگوی توافقات تعویق پیگرد انجام می‌دهد. در زمینه توافقات‌های تعویق پیگرد

1. Deferred Prosecution Agreement.

2. Memorandum from Larry D. Thompson, Deputy Att'y Gen.

پیشنهادی به شرکت‌ها، شرط‌های تحمیلی به وسیله دادستان‌ها برای همکاری بسیار کارآمد می‌باشند. شرکت‌ها عموماً می‌بایست یک رشته از کارها را انجام دهند که روی هم رفته به هدف تسهیل تحقیقات از کارکنانشان که متهم به سوءاستفاده می‌باشند، انجام می‌گیرد. قیدهایی که دادستان‌ها می‌توانند و در واقع باید در تصمیم راجع به این که آیا توافق تعویق پیگرد را به یک شرکت پیشنهاد کنند یا خیر، تا چند وقت پیش از این، دسته‌ای از قاعده‌ها در اعلامیه تامپسون بودند.

بنابراین، یادداشت تامپسون به دادستان‌ها اجازه می‌دهد که در راستای همکاری شرکت را ملزم دارند به این که:

- (۱) از امتیاز وکیل-موکلی چشم‌پوشی کرده و نسبت به ارائه همه اسناد و گواهانی که دادستان در تحقیق از شخص متهمان به دنبال آنها است، اقدام کند.
- (۲) کمک به کشف موضوع با واداشتن به یک تحقیق درون شرکتی در مورد بزه و تحویل اسندهای مرتبط به جای مجبور ساختن دادستان‌ها برای واری میلیونها اسندها.
- (۳) پایان دادن به پرداخت خسارت به کارکنان و هزینه وکلای آنها که به این وسیله ایشان را مجبور به نگه داشتن می‌کند.
- (۴) برای بازداشتن از هرگونه کمک به شخص کارکنان تحت تحقیق از راه پایان دادن فوری به خدمت آنها، جلوگیری از دسترسی ایشان به دفاتر یا سابقه‌های شرکت یا گفتگو با دیگر کارکنان.

هر یک از شرط‌های بالا می‌تواند در ارزیابی رفتار سوء شرکت به عنوان یک شخص حقوقی، مهم تلقی گردد. در حالی که فاکتورهایی مانند وجود یک برنامه پیروی داخلی یا جایگاه و نقش شرکت در آگاهی دادن به مقام‌ها درباره احتمال بزهکاری، ممکن است مورد توجه قرار گیرند، دادستان همچنان آزاد است که اتهام را طرح یا تهدید به طرح اتهام علیه چنین شرکت‌هایی در راستای دستیابی به همکاری بیشتر کند (Diskant, 2008, p.169).

۲-۳. برآمد آمریکایی و شباهت شگفت‌انگیز آن با برآمد آلمانی

با بکارگیری شرط‌های اعلامیه تامپسون و بیشتر بر اساس جایگزین کنونی‌اش یعنی اعلامیه مک نالتی، دادستان‌های فدرال موفقیت‌های بزرگی در مورد توافق‌های مشارکت

1. The McNulty Memo.

با شرکت‌ها به دست آورده‌اند و از آن توافقاتی برای پیگرد متهمان حقیقی استفاده کرده‌اند. مثلاً زمانی که اعلام شد شرکت حسابداری کی پی/ام جی مورد تحقیق به اتهام کلاهبرداری مالیاتی بوده است، بی‌درنگ گام‌های مهمی را در تلاش برای به دست آوردن یک توافق تعویق پیگرد برداشت. بنابراین، شرکت حسابداری کی پی/ام جی موافقت کرد که از امتیاز وکیل-موکلی چشم‌پوشی کرده و جزئیات تحقیق داخلی شرکت را به دادستان واگذار کند و با وجود این حقیقت که توافق شرکت صریحاً الزام به پرداخت خسارت را مقرر می‌کرد اما به عنوان یک مورد بحث برانگیزتر، قطع پرداخت کمک هزینه وکالتی به شرکای تحت تحقیق بود. در نتیجه، شرکت یک توافق تعویق پیگرد به دست آورد و تاکنون هم هرگز متهم به بزهی نگردیده است.

همچنین، در پنج سال از زمانی که کلاهبرداری/ایرون برای نخستین بار کشف گردید، فقط یک شرکت (آرتور اندرسون) برای بزهکاری در دادگاه محکوم شد. در حالی که حدود ۱۱۰۰ کارمند که شامل بیش از ۲۰۰ مدیر می‌شد، مقصر شناخته شدند. نتیجه این همه تحقیق درباره بزهکاری شرکت این بود که خود شرکت از مسؤلیت کیفری معاف گردیده است. اما هزینه پرداخت شده برای چنین معافیتی دربرگیرنده چشم‌پوشی از بسیاری از حمایت‌های مربوط به دلیل و کمک به پیگرد کارکنان بوده است (Diskant, 2008, p.171).

با در نظر داشتن این نتیجه کلی، شاید به‌طور شگفت‌آوری نظام آمریکایی به‌طور قابل توجهی شبیه به نظام آلمانی می‌باشد؛ چراکه شرکت‌ها با مسؤلیت کیفری روبه‌رو نمی‌شوند و فقط کارکنانی که بزه را انجام می‌دهند مورد پیگرد قرار می‌گیرند. اما شرکت‌ها در این کشور قدرت واقعی ندارند که جلوی پیگردهای کارکنانشان را بگیرند. مثلاً با استفاده از امتیاز بسیار گسترده وکیل-موکلی، از یک تحقیق جلوگیری کنند و یا از جهت کمک به کارکنان متهم در حفظ تیمی از وکلا با دستمزد بالا برای دفع کردن یک کیفرخواست اقدام نمایند. البته آن نتیجه در آمریکا فقط از راه گفتگوی معامله‌ای به دست آمده است که در نظام آلمانی نه ممکن است و نه ضروری است.

به بیان دیگر، نتیجه قطعی به دست آمده به وسیله نظام آلمانی - که در آمریکا فقط از راه گفتگو به دست آمده است - از راه اهرم فشار قرار دادن توانایی‌های دادستانی از یک سو و حقوق متهمان و حمایت‌ها از سوی دیگر حاصل گردیده است.

افزون بر آن به عنوان نتیجه، شخص کارکنان آمریکایی که در کانون هرگونه تحقیق

کیفری قرار دارند، در یک جایگاه به مانند هم‌تایان آلمانی خود قرار گرفته‌اند و بسیار کمتر از کارفرمایانی که برای آنها کار می‌کنند مورد پشتیبانی هستند و برای رسیدگی و پیگرد بسیار آسیب‌پذیرتر می‌باشند.

قضاوت

نتیجه

جرالد مولر^۱ نویسنده کتاب *مسئولیت کیفری شرکت آمریکایی*، به خوبی عنوان داشته است که «هیچ کس آن را نپرورده، هیچ کس آن را نکاشته و آن فقط خودش رشد و گسترش یافته است» (Diskant, 2008, p.172). کنایه مولر هرچند هوشمندانه است اما منحصر به فرد نیست و اندیشمندان و وکلای زیادی این دکتین را با این عنوان که غیر اصولی، بی‌وجه و فاقد نگرش و فرضیه می‌باشد، سرزنش کرده‌اند. دادستان‌های آمریکایی که به وسیله کنگره، دادگاه‌های آمریکایی و مهم‌تر از همه توسط یک نظام آمریکایی آیین دادرسی کیفری پشتیبانی شده‌اند، این دکتین را به سوی جلو گسترش داده و در فرآیند پیگرد شرکت‌ها و شخص کارکنان، با مهارت بسیار اقدام کرده‌اند.

تلاش نظریه‌پردازان بیشتر مصروف توضیح این موضوع شده است که چه زمانی و تحت کدام اوضاع و احوال، مسؤلیت کیفری شخص حقوقی آمریکایی گسترش یافته است و پاسخ آنها احتمالاً در نظریه کیفری یا سیاسی قرار نمی‌گیرد. به جای آن، توجه منتقدان می‌بایست بیشتر معطوف به آن زمان و موقعی باشد که دادستان‌ها نیاز به پیگیری سرسختانه‌تر بزه یقه سفیدی را احساس می‌کنند. افزون بر آن، این حقیقت که هر دو نظام آمریکایی و آلمانی در نهایت یک هدف، یعنی پیگرد شخص حقیقی بزهکار را دنبال می‌کنند اشاره به این دارد که این بحث بیشتر کارکردگرا است.

به هر حال، هر دو نظام هدف‌های مشابهی را از راه رژیم‌های قانونی متفاوتی پی می‌گیرند که این امر در پاسخ به نظام‌های عدالت کیفری و اداری منحصر به فرد آنها گسترش یافته است. در عوض، قاعده‌مند کردن رفتار شرکت و شخص بزهکاران یقه-سفیدی در چهارچوب نظام‌های عدالت کیفری متفاوت است و توانایی‌ها و پشتیبانی‌های بسیار متفاوتی را مد نظر دارد. دکتین آمریکایی کنونی و رویه مربوط به دادستانی، از سوی رهبران بازرگانی، کانون وکلا و حتی سیاستمداران مورد انتقادات مهمی قرار گرفته است. به باور این منتقدان، این دکتین نه بر نظریه کیفری استوار است و نه بر سیاست منطقی پیشرفته، بلکه خود ابزار سودمندی برای حمله به جایگاه کنونی حقوق بوده است.

1. Gerhard Mueller.

اما اگر این دکترین مسؤلیت کیفری وجود نمی‌داشت دادستان‌های آمریکایی به‌طور قابل توجهی در پیگرد شخص کارکنان بزهکار با مشکلات زیادی مواجه بودند و این هدفی است که حتی سرسخت‌ترین منتقدان رویه کنونی هم نخواهند توانست و در واقع نتوانسته‌اند که آن را قابل اعتراض ببینند.

نتیجه‌گیری بالا نشان می‌دهد که نظام‌های آلمانی و آمریکایی علی‌رغم این که از آیین دادرسی بسیار متفاوتی برخوردارند و شخص کارکنان بزهکار را به جای شرکت‌هایی که برای آنها کار می‌کنند به زندان می‌اندازند اما این دو نظام، هدف نسبتاً مشابهی را تعقیب می‌کنند، لکن این تفاوت همچنان وجود دارد که حقوق آلمان اجازه طرح اتهام علیه شرکت را در مرحله نخست نمی‌دهد، در حالی که این امر در نظام آمریکایی اجازه داده شده است.

با الگو گرفتن از مدل آلمانی و کاهش نیاز به گفتگو و در عوض، تحمیل نتیجه دلخواه به وسیله قانون، اصلاح رویه آمریکایی و جلوگیری از این بد رفتاری‌ها دست یافتنی است. برای نمونه، کنگره می‌تواند امتیاز وکیل-موکلی شرکت را قطع کند و اجازه دستیابی بیشتر را به اطلاعات ضروری برای پیگرد شخص بدهد، در حالی که در همان زمان راه‌های گسترده مسؤلیت کیفری شرکت را حذف کند. کنگره همچنین می‌تواند گام‌های بیشتری بردارد، مانند توسل به محدودیت گروه کنترل در خصوص امتیاز وکیل-موکلی شرکت، در حالی که در همان هنگام مسؤلیت کیفری شرکت را محدود می‌کند به آن جاهایی که رفتار اصلی به وسیله عضو هیأت رئیسه آن شرکت انجام یا تأیید گردیده است. نتیجه چنین اصلاحیه‌هایی بیشتر در خط نظام آلمانی خواهد بود، جایی که شرکت‌ها کمتر تهدید به مسؤلیت کیفری می‌گردند اما توانایی‌های کمی برای پشتیبانی از کارکنان مقصر به آنها داده شده است.

این نوشتار تلاشی بود برای دعوت به بازبینی مسؤلیت کیفری شرکت، سودمندی و اهمیت تئوریک آن از راه منشور حقوق تطبیقی و لازم به ذکر است که مبنای این نگارش بر پایه مقاله آقای/دوآرد دیس کانت بوده است.

۱. معیار گروه کنترل، قاعده‌ای در آمریکا است که به موجب آن، دادگاه خواهد پرسید فردی که به عنوان مشاور شرکت گفتگو می‌کند آیا در جایگاه کنترلی شرکت و یا حتی در یک بخش مهم و اصلی در تصمیم‌گیری درباره هر رفتاری که شرکت ممکن است به نظر و مشاوره وکیل واگذار کند قرار داشته است یا خیر؟ (Diskant, 2008, p. 174).

فهرست منابع

- 1- Bibas, Stephanos; *Plea Bargaining Outside the Shadow of Trial*, Harvard Law Review, Vol.117, 2004.
- 2- Bucy, Pamela H.; *Why Punish? Trends in Corporate Criminal Prosecutions*, American Criminal Law Review, Vol.44, 2007.
- 3- Cunningham, Lawrence A.; *Beyond Liability: Rewarding Effective Gatekeepers*, Minnesota Law Review, Vol.92, 2007.
- 4- Diskant, Edward B.; *Comparative Corporate Criminal Liability: Exploring the Uniquely American Doctrine Through Comparative Criminal Procedure*, The Yale Law Journal, Vol.118, 2008.
- 5- Eichenwald, Kurt; *Andersen Guilty in Effort To Block Inquiry on Enron*, The New York Times, June 16, 2002(Available at: <http://www.nytimes.com/2002/06/16/business/andersen-guilty-in-effort-to-block-inquiry-on-enron.html>).
- 6- Fahl, Christian; *The Guarantee of Defence Counsel and the Exclusionary Rules on Evidence in Criminal Proceedings in Germany*, German Law Journal, Vol.08, No.11, 2007.
- 7- Kern Griffin, Lisa; *Compelled Cooperation and the New Corporate Criminal Procedure*, New York University Law Review, Vol.82, 2007.
- 8- Kriesberg S.M.; *Decision making Models and the Control of Corporate Crime*, The Yale Law Journal, Vol.85, 1976.
- 9- Lontcheva Turner, Jenia; *Judicial Participation in Plea Negotiations: A Comparative View*, The American Journal of Comparative Law, Vol.54, 2006.
- 10- Langbein, John H.; *Land Without Plea Bargaining: How the Germans Do It*, Michigan Law Review, Vol.78, 1979.
- 11- Ma, Yue; *A Comparative View of Judicial Supervision of Prosecutorial Discretion*, Criminal Law Bulletin, Vol.44, 2008.
- 12- Sun Beale, Sara & Safwat, Adam G.; *What Developments in Western Europe Tell Us About American Critiques of Corporate Criminal Liability*, Buffalo Criminal Law Review, Vol.89, 2004.

Comparative Study on Corporate Criminal Liability in the United States of America and Germany

Mojtabā Farahbakhsh*

Nasibollāh Fatāzādeh**

Received: 07/11/2016

Accepted: 23/01/2017

Abstract:

In the United States, corporations as entities, can be criminally tried and convicted for crimes committed by individual directors, managers, and even low-level employees. From a comparative perspective, such corporate liability marks the United States as relatively unique. Few other Western states impose entity liability, and those that do impose such liability comparatively infrequently and under the threat of far less serious punishment. The question of why the United States and only the United States imposes corporate criminal liability has been the subject of limited scholarly attention. This article seeks to fill that gap through the prism of comparative law. The German law, which imposes no corporate criminal liability, is considered as a counter point. The article argues that the American doctrine can be explained well not through criminal theory but rather through criminal procedure. American criminal procedure imposes unique difficulties on American investigators and prosecutors seeking to root out individual white-collar criminals. However, it also grants powers to those prosecutors that are unknown to their German counterparts. Among them is the power to threaten criminal indictment, one that allows prosecutors to force American corporations to cooperate, to waive the attorney-client privilege, and to stop ties with individual employees under investigation, thereby facilitating the prosecution of those individual defendants. Using differences in criminal procedure rather than criminal theory to explain the uniquely American doctrine, this article concludes by suggesting how the criminal procedure approach can be used well to understand and potentially to reform an American system that growing critics are made against it.

Key words: *Corporate Criminal Liability, The Attorney-Client privilege, The Evidence, The Prosecutor.*

*Assistant Professor at Law Faculty of Shāhed University.

mo.farahbakhsh@yahoo.com

**PhD Student of Criminal Law and Criminology at Fārābi Campus of Tehran University.

n_fatazade@yahoo.com